



عربی میسر!

پاسخ به پرسش‌های شما در این شماره

مجله علمی و فرهنگی

دکتر جعفر تفتوتام

در اینکه قرآن به عربی فصیح نازل شده تردیدی نیست، اما در لوازم این سخن تشبیهات و ابهاماتی وجود دارد. از جمله لوازم آن این است که قرآن باید برای عرب عصر پیامبر قابل فهم باشد یا در آن نباید الفاظ غریب وجود داشته باشد یا باید در بیان مقصود از الفاظ و تعابیر عرب آن عصر بهره برده باشد. تشبیهاتی که این لوازم به همراه دارد، بدین قرار است که قابل فهم بودن قرآن پاروایاتی که می‌گویند شماری از صحابه، پیامبر از آیات قرآن را نمی‌فهمیدند، چگونه سازگار است؟ یا اگر قرآن فصیح است، چگونه می‌تواند که در آن حدود هفتصد لفظ غریب وجود دارد یا در کلام عرب شماری الفاظ و تعابیری که از عقاید خرافی و شبهه گرفته مانند «توس شیاطین» وجود دارد؟ آیا بهره گیری از ایمن الفاظ و تعابیر، معاشات یا عقاید خرافی و راه یافتن باطل در قرآن است؟ این مقاله در صدد پاسخ گویی به این لبیل مباحث است.

مقدمه

بدیهی است که قرآن به زبان عربی فصیح است. این حقیقت را علاوه بر آنکه ملاحظه آیات قرآن تأیید می‌کند، آیاتی چند نیز آن را مورد تأکید و تصریح قرار داده‌اند. در این آیات قرآن به «عربی مبین»، «غیر ذی عوج» و «غیر اجسی» متصف شده است (۱). عربی فصیح بودن برای عرب عصر پیامبر اسلام نیز امری واضح و مسلم بوده است. لذا خداوند با استناد به عربی مبین بودن قرآن، تشبیهاتی را که مشرکان مطرح کرده بودند - بدین قرار که این قرآن را بردم‌ای رومی به پیامبر می‌آموزد - در آیه ۱۰۳ سوره نحل این چنین باطل ساخته است: «و لقد نزلناهم بعلمه بقرآن لسان الذی یلحدون الیه انعمیم و هذا لسان عربی مبین» می‌دانیم که آنان می‌گویند: پندری او را قرآن می‌آموزد. زبان کسی که به او نازل شد می‌کنشده غیر عربی است. سحر حالی که این قرآن به زبانی عربی فصیح است.

معلوم بودن عربیت و فصاحت قرآن نزد عرب آن عصر مبتنی است و گرنه استدلالی مست می‌نموده زیرا اساس هر استدلالی متنی را معلومت و مسلمات تشکیل می‌دهد.

علی‌رغم وضوح این معنا، لوازم آن شهادتی را به همراه آورده است. از جمله لوازم عربی فصیح بودن قرآن این است که باید اولاً قرآن برای عرب عصر پیامبر قابل فهم باشد؛ چرا که شرط فصاحت همین است؛ ثانیاً از الفاظ و تعابیر عرب در بیان مقاصد بهره برده باشد. این لوازم به ترتیب با تشبیهات ذیل قرین شده است:

اولاً در همان عصر رسول خدا (ص)، شماری از صحابه، مراد برخی آیات یا معنای بعضی الفاظ قرآن را نمی‌فهمیدند؛ لذا از آن حضرت و صحابه دیگر می‌پرسیدند: «ثقیل کتاب‌های فراوانی در غراب قرآن تألیف شده و ادعا شده است که در قرآن حدود هفتصد لفظ غریب وجود دارد. ثالثاً در کلام عرب، شماری الفاظ و تعابیری که از عقاید باطل آنها سرچشمه گرفته، وجود دارد. آیا بهره گیری قرآن از این الفاظ و تعابیر، به معنای راه یافتن باطل در قرآن است؟ در این صورت با آیه «لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» (۲) چگونه سازگار است؟

اهمیت پرداختن به این تشبیهات در این است که علاوه بر پاسخ‌هایی برای آنها، روش تفسیر پاره‌ای از آیات دشوار آن - که ادعا شده طی آنها با عقاید باطل عرب مناسبات به عمل آمده - روشن می‌شود.

تعارض مبین بودن قرآن با عدم فهم آن با عنایت به اینکه یکی از لوازم عربی مبین بودن قرآن این است که باید قابل فهم برای عرب باشد، این شبهه وارد است که چرا حتی در همان عصر اسلام بسیاری از صحابه پیامبر مقصود بعضی از آیات یا مفهوم برخی الفاظ قرآن را نمی‌دانستند. عمربن خطاب از آن جمله بود و در این باره روایات متعددی را در باره او آورده‌اند: از جمله: «فروزی هر بن خطاب آیه «الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الأثم و هم مهتدون» (۳) را خوانده آن گاه بی‌تاب شد و پیش لبی بن کعب رفت و گفت: ای نبوت‌شیرا! آیه‌ای را از کتاب خدا خواندم که هیچ‌کس (از ما) از بیم آن آسوده نیست. پرسیدند کدام آیه؟ آن را بر او خواند و

پرسیدند کدام یک از ما به خود ستم نمی‌کنند؟ پاسخ داد: خدایت به‌مرزها مگر نشنیدم‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «ان الشریک لظلم عظیم» مراد همین است کسانی که ایمان خود را به شرک تیاوردند» (۴).

این داستان را ابن عباس و عمرو بن سالم نیز روایت کرده‌اند. البته در روایتی، ابن مسعود این سؤال را به اصحاب تسببت داده که از پیامبر (ص) پرسیدند و در روایتی دیگر، آن به زید بن سوحان مت‌سوب شده که از سلمان پرسیده است (۵).

عبدبن عمر می‌گوید: «عمر از اصحاب رس‌جول خدا (ص) پرسید: «ایود احدکم ان تکن له جنه من نخیل و أعصاب تجری من تحتها لانه لاهل فیها من کل الثمرات و اصله الکبر و له ذریه شعفاة فاصحابها اصحاب فیه نار فاحترقت» (۶) در چه راه‌های نازل شده است؟ پاسخ دادند: خدا دانست است. عمر بر آشفت و گفت: بگو بید می‌دانیم یا نمی‌دانیم این عباس گفت: من در ذهن چیزی (برای گفتن) دارم. عمر گفت: فرزند برادر را بگو و خود را کوچک شمارا! ابن عباس گفت: آن ضرب‌المثلی است برای کسی که کارهای فیک انجام می‌دهد: سپس خدا شیطان را برایش می‌فرستد و معاصی را مرتکب می‌شود تا آنکه همه آن آثارهای نیک را غرق و تباہ می‌کند» (۷).

پاسخ تشبیه‌ای که شرح آن آمده چنین است که مبین و فصیح بودن قرآن مانند هر کلام فصیح دیگر مستلزم این نیست که همه مقاصد و الفاظ آن را همه کسانی که بدان کلام تکلم می‌کنند بفهمند؛ چون در هر کلام فصیحی بسا ممکن است پیام‌های لطایف و ظرایف به کار رفته باشد که فهم آن نیازمند تدبر باشد و فقط افراد باریکبین و ظریف‌بیش بتوانند آنها را درک کنند. به‌علاوه غرض از عربی مبین بودن قرآن، قلیل فهم بودن آن برای عرب است و این بدون فهم بعضی از الفاظ آن نیز ممکن است.

مناسبات مبین بودن قرآن با وجود الفاظ غریب در آن
 علمای بلاغت در تعریف فصاحت که عنوان دیگر مبین بودن است، می‌گویند: فصاحت آن است که الفاظ، بین و متبادر به فهم باشند و در شروط آن می‌افزایند: نباید در میان آنها لفظ غریب باشد. لفظ غریب آن

است که نزد فصیحای عرب معروف‌المعنی و مأروف‌الاستعمال نباشد. قرابت لفظ در اثر اشتراک لفظ با معنا و ثلث استعمال پدید می‌آید. مشترک معنوی مثل «فدی» که برای آن هفده وجه معنای یاد کرده‌اند و استعمال آن بدون قرینه موجب غرابت می‌شود. قلیل‌الاستعمال نیز مانند «تکاکا تم» به معنای اجتماع (گردآمدن) که به علت کاربرد کم، غریب‌المعنی شده است.

شبهه‌ای که در این جا مطرح است این است که بنابر نقلی، متجاوز از هفتصد لفظ غریب در قرآن وجود دارد. این با عربی مبین بودن و به تعبیر دیگر با عربی فصیح بودن قرآن چگونه سازگار است؟

مصطفی صادق رافعی در پاسخ این شبهه می‌نویسد: «الفانلی را که علماء در قرآن اصطلاحاً «غریب» نامیده‌اند، مراد از غرابت آنها ناآشنا و نامأنوس و شاذ بودن آنها نیست؛ زیرا قرآن از همه آنها منزّه است. لفظ غریب در این جا آن است که هر تفسیر، زیبا و شگفت تلقی می‌شود به گونه‌ای که در دانستن آن علماء سایر مردم یکسان نیستند» (۸).

چنانکه در سخن رافعی آمده، استعمال الفاظ شاذ و مهجور در قرآن، مردود و غیر قابل اثبات است. اما بی‌تردید در قرآن، الفاظ مشترک بسیاری به کار رفته است، ولی هیچ یک بدون قرینه استعمال نشده‌اند تا غریب به معنای مصطلح در علم بلاغت بر آنها صادق باشد.

احمد هاشم حبی در این باره می‌نویسد: «الاستعمال الفاظ مشترک با قرینه قرابتی ندارد مانند لفظ «عزّره» در «الذین آمنوا و عزّروه و نصرّوه» که میان تعظیم و اهانت مشترک است، اما ذکر «نصر» قرینه‌ای بر این است که مراد تعظیم است» (۹).

حاصل آنکه غریب در علم غریب‌القرآن یا غریب در علم بلاغت معنای متفاوتی دارد. مراد از لفظ غریب در علم غریب‌القرآن آن مفهومی است که چندان سهل‌الفهم نیست که مردم عادی بتوانند معنای آن را بفهمند. اما علماء با ملاحظه قرآن و دقت نظر به آسانی آن را در می‌یابند. کلام فصیح مستلزم آن نیست که همه مردم معنای تمام الفاظ آن را بفهمند بلکه - چنانکه پیش از این آمد - همین که معنای ترکیبی الفاظ آن را در یابند

مجله علمی و فرهنگی



الفاظ و تعابیری که از خرافات ریشه گرفته، در قرآن به کار رفته است، اما نه به معنای حقیقی آنها که حاکی از ممانشات یا خرافات و رخنه باطل در قرآن باشد

در صدق فصاحت بر آن بسته است. نزول به زبان عربی و ممانشات با عقاید باطل عرب

زینبستان، زبان هر قوم را نمود فرهنگ. آن قوم می‌کنند بر این اساس چنانچه عقاید باطلی در فرهنگ قوم باشد، در زبان آن تجلی می‌یابد. بعضی از دانشمندان غربی این نظریه را رد کرده اند و گفته اند که در آنها پاره‌های مخصوص قبیله‌ای و باطل وجود دارد و این به جهت ممانشات یا عقاید اقوام آن عصر بوده است. لذا در این موارد نباید به ظاهر آن توجه خاص اعتنا کرد بلکه باید غرض آنها را دریافت و سلسله‌ای از کتب مقدس، متفکران لرافه نظرات علمی داشته

ایان باز سر در این باره می‌نویسد: «در هر طبقه دین‌گاه سخت‌گویی نوب، متون مقدس هیچ چیز معتبر و موثقی را به مسائل علمی به ما نمی‌گویند. آری و عقاید نوب، سنگان کتب مقدس، نظر برداری‌های مشغوش عهد پستان است. به قول نیبور، ما باید باطن کتب مقدس را دریابیم، نه ظاهرش را. چنانکه فی‌المثل می‌بینیم غالب پژوهش‌گران معاصر کتاب مقدس، دانستن تکوین و پیدایش را به عنوان یک توصیف کتابی پیوستگی انسان و جهان و خداوند مطرح می‌کنند. پیام اصلی این دانستن مخلوقیت است. آن و انگاری او به خداوند و خوبی و سنجیدگی نظام طبیعت است. این معنی دینی را با حد از کیهان شناس می‌کنند - که این قضایا در چارچوب آن بیان شده - چندان کم (۱۰)»

حلت روی آوردن این دانشمندان به چنین نظریه‌ای، که ماضی برخی اکتشافات علمی با پارهای از متون کتب مقدس بوده است. یکی از ممانساران در این زمینه می‌نویسد: «گالیله دینداری سخت‌آزاده بود. از اینکه اکتشافات نوین نجومی با ظاهر یا نص پارهای از آیات تورات ناسازگار افتاده است، نه علم را می‌توانست رها کند و نه دین را. به تناقض هم که خشونت نمی‌توانست بود. بناچار فتح باب تازه کرد و از دین تفسیر تازه داد و گفت، دین آمده است برای اینکه بگوید چگونه به آسمان و بهشت می‌توان رفته، نه اینکه آسمان‌ها چگونه می‌روند؟ یعنی به سختی که در کتب مقدس دریاب رفتن آسمان‌ها (حرکت ستارگان) آمده است. نسبت به هدف اصلی دین، فرعی است و جدی نیاید گرفته شود» (۱۱)

برخی دانشمندان اسلامی پس از آشنایی با نظریه دانشمندان غربی و به جهت تشابه متون کتب آسمانی پیشین با قرآن کریم، در پارهای موارد بر این نظر دارند که همین نظریه در مورد قرآن نیز صادق است. طنطاوی از آن جمله است وی درباره آیه شریفه «اللذی خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن» (۱۲) می‌گوید: «این بیان قرآن، به معنای عقاید مردم صدر اسلام است که از صایبه اخذ کرده بودند. آنان عقیده داشتند برجهان مسوده‌های هشتگانه حاکمیت دارند به همین دلیل بسیاری از امور را نظیر روزها، آسمان‌ها و تقویم‌ها به تعداد هفت قرار داده بودند. قرآن نیز به مقتضای عقاید آنان سخن گفته است» (۱۳) یکی از معاصران، آیت‌الله طالقانی را نیز در زمره همین دانشمندان قرار داده است. وی در تفسیر آیه «الذین یأکلون الربا لا یقومون» (۱۴) می‌نویسد: «کالتدی من المسم» (۱۴)

بخطبه‌های شیطان من المسم» را تمثیل بیماری صرع و دیگر اختلال‌های روانی دانسته‌اند چون اعراب این گونه بیماری‌ها را اثر مس جن می‌پنداشتند (۱۵)

همین نویسندگان در بیان سوازم چنین تفسیری می‌نویسند: «ایشان باید، مفهوم به زبان قوم بودن قرآن را وسیع تر بگیرند و مطابق فرهنگ قوم بودن را جای آن بگذارند یعنی عربی بودن قرآن را وسعت بخشند و نیز اجازه دهند که همین شیوه در داستان‌های تاریخی و مطالب علمی دیگر در قرآن به کار بسته شود و هر جا منافاتی با یافته‌های متفکر بشری پیدا کرده بدین روش رفع تعارض شود و این امر را نقیض در دین نماند، بلکه بر آن باشند که برای اهدافی مقصود و بیان غرضی جایز است که از دروغ‌ها و خرافات‌ها هم کمک گرفته شود. لذا جست‌وجوی معنای صحیح برای پارهای از آیات واجب نیست. غرض را باید گرفت و از تطبیق چیز به جز آیات با حقیقت باید چشم‌پوشی کرد» (۱۶)

در مقابل این نظریه، برخی دانشمندان در چنین مواردی که متون کتب آسمانی با دستاوردهای علمی تعارض دارد قائل شده‌اند که این دستاوردها یقینی نیست و نباید این موارد از متون کتب آسمانی را باطل تلقی و بر ممانشات یا عقاید باطل حمله کرد بلکه باید آنها را صحیح قلمداد کرد و تا وقتی که این دستاوردها به قطعیت نرسیده نسبت به آن متون اعلان جهل کرد و چنانچه قطعیت آن دستاوردها به دست آمده باید متون معارض را به معنایی صحیح تأویل کرد.

در شرح این دیدگاه در میان دانشمندان غربی نوشته‌اند: «سابق‌الزمان در نغمه‌ای به دوستش استیف فوسکارینی - که در تأیید نجوم کبرنیکا کتابی نوشته بود - نوشت که تاکنون دلیلی بر یقینی بودن حرکت زمین در فاصله‌های بسیار دور از خورشید به دور خورشید نیافته است و شوری تراکت نیز در تفسیری اجسامی که از کتب مقدس داده مسکون زمین را قلمداد کرده است. با این همه اگر برهان، حرکت زمین را مسلح وارد بنا نهایت احتیاط به تأویل کتب دست خواهد برد و اعلام خواهد کرد که آن قلمداد از کتب را تاکنون به درستی نمی‌فهمیده است» (۱۷)

در میان دانشمندان اسلامی نیز چنین نظریه‌ای درباره سوادری از آیات که با دستاوردهای علمی تعارض ظاهر دارد هست. آیت‌الله جوادی آملی را از آن جمله می‌توان برشمرد. وی در این زمینه می‌گوید: «هیچ تردیدی نیست که قرآن کریم برای تقیه با شوخی و اسوری از این قبیل نازل نشده است، بلکه برای هدایت انسان‌ها و اخراج آدمیان از ظلمت جهل و حیرت و گمراهی به سوی نور علم و هدایت نازل شده است. خداوند در این مورد با صراحت نلم می‌فرماید: «تخرج الناس من الظلمات الی النور» (ابراهیم: ۱) و در آیه دیگر می‌فرماید: «لا یأتی الباطل بون بین یدیه و لا من خلفه» (ط‌بارق: ۱۲) یعنی این کتاب برای آن است که مردم را از ظلمت‌ها به سوی نور خارج کند و باطل را از هیچ سو بیان راه نیست. قول فصل است و از هزل، هری است. قرآن هیچ باطلی را به مطالبیت یا به تشتم و التزام ایفا نکرده است. به همین دلیل هر گاه در موعظه یا جدال احسن، به اشارت یا تمثیل سخنی گوید، هرگز به التزام باطلی را تأیید نمی‌کند. قرآن در هیچ عصر و نسلی با مردم سخنی نمی‌گوید که مطلب خرافی آنها را به گونه‌ای پذیرفته یا تأیید کند. اگر قرآن مثالی را بیان نماید و در آن به واقیعی اشاره کند، هرگز نمی‌توان ذکر آن واقیعی

را تنها از باب ممانشات و مجاز جایز شمرد. بنابراین اگر خنلود در موردی مثالی زد و چنین فرمود: «الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخریطه الشیطان من المسم» (بقره: ۲۷۵) نمی‌توان گفت این تعبیر قرآنی فقط از باب تشبیه صرف است و گفته شیطان به معنای شرور است و هرگز در خطب آدمیان نقشی ندارد» (۱۸)

تا گفته‌اند که قرآن با کتب آسمانی پیشین هرگز در اصالت و صحت و عدم تحریف قابل مقایسه نیست. به گواهی تاریخ، قرآن پیوسته مصون و محفوظ باقی مانده است. اما سایر کتب آسمانی بر معرض تحریفات فراوانی واقع شده‌اند.

آیت‌الله جوادی می‌نویسد: «هر کس نسبت به دیگر کتاب‌های رایج، مانند تورات و انجیل، این اجازه را داده‌اند که در آنها مطالب خلاف واقع - که متأسر از خرافات عصرهای مختلف و منسب با پندارها و توهمات اقوام گوناگون است - راه یابد. این بیان دلیل است که دخالت بشر را در تنظیم و تدوین آن کتاب‌ها پذیرفته‌اند و لذا آنها را نور محض و میزان صرف نمی‌دانند. بنابراین نباید آنچه را که آنها درباره کتب‌های خود گفته‌اند در مورد قرآن کریم تکرار کرد» (۱۹)

می‌نویسد: «هر چند به طریق ممانشات - در قرآن راه نیافته است. اگر بنای قرآن بر ممانشات یا عقاید باطل عرب بود لازم بود که با هیچ یک از آنها مخالفت نسروده در حالی که چنین نیست و در قرآن آیه‌ای هست که صریحاً عقاید باطل آنان را رد و پیغمبر اسلام را از مناهات و ممانشات با آنان نهی کرده است، مانند: «لا تطع المکذبین و کذا لو کفهن فیدهون» (۲۰) از مروج پیروی مکن از دوست دارند آیا آنان سازش کنی تا آیا سازش کنند».

آیه دیگر چنین است: «وجعلوا له شراً کما یحبون و خلفه و خرقوا له بین و بنت بقر علم سبحانه و تعالی عتاً یسفون» (۲۱) بدون علم، هم‌زمان را شریک خدا شمرند، در صورتی که خدا آنان را آفریده است و پسران و دخترانی برای او قرار دادند، در حالی که لو پاک و برتر از آن است که وصف می‌کنند. نیز می‌تواند قرآن در بیان مقاصد خود از الفاظ و تعابیر عرب بهره برده است که در میان آنها لبت الفاظ و تعابیری ریشه گرفته از عقاید باطل و خرافی وجود دارد. برای مثال سر و روی قاتل دشمن برای جن و ملک که دیندی نیستند، خرافه و باطل است و توهمی پیش نیست و قرآن از همین توهم در بیان مقصود استفاده کرده است.

مفسرانی چون فخر رازی و علامه طباطبایی علمای مفسران که سر و روی دشمن جن و ملک را وهمی و خرافی می‌شمرند، بهره‌گیری قرآن از این وهم و خرافه را در بیان مقصود راه یافتن باطل به قرآن تلقی نکرده‌اند. این بیان جهت است که استفاده از الفاظ و تعابیری که از وهم و خرافه نشأت گرفته‌اند، در بیان مقصود به معنای ممانشات با وهم و خرافه نیست. چون این الفاظ و تعابیر در قرآن در معنای مجازی آنها استعمال شده‌اند. اگر چه معنای حقیقی آنها نزد عرب جاهلی، وهم و باطلی پیش نیست، زیرا آنان آنها را اجسامی مرئی می‌پنداشتند و برای آنها سر و روی قائل بودند ولی معنای مجازی آنها هرگز موهوم و باطل نیست. در معنای مجازی، جمله «هذنا ملک» یعنی «این بسیار زیباست» و «هذنا شیطان» یعنی «این بسیار زشت است» و این در باره حضرت یوسف و میوه زقوم، هرگز باطل و دروغ نیست. تأثیر ممانشات با خرافه و رخنه باطل به قرآن حمل شود مجاز اگر بدون قرینه به کار

رود، دروغ است، نه اگر با قرینه باشد چنانکه در آیات مذکور چنین است. آیت‌الله جوادی در این زمینه می‌گوید: «همان‌گونه که حقیقت نیست، لکن دروغ نیز شمرده نمی‌شود. لذا باطل نیست، زیرا دروغ آن است که انسان را به مطلق باطل و خطا برسد. حال آنکه مجاز با قراینی که همراه دارد، راه عبور و چابکانه گذر از معنای حقیقی لغظ به سوی معنای مقصود است. در مجاز، شونده به سوی معنای ضمنی الفاظ خواننده نمی‌شود تا آنکه دروغ و باطلی واقع شود. مجازات قرآن نیز همراه با قراینی است که مراد واقعی آنها را ظاهر و آشکار می‌سازد. تفصیلات قرآن نیز، همانند دام، سخنان‌های کلیه و دمنه یا کتاب‌های رایج تمثیلی نیست تا آنکه خواننده ناسا آگاه را در مورد واقیعت خارج از آنها دچار گمراهی نماید، بلکه همراه با قراینی است که مفعظ ظهور عبارت در معنای و مفاهیم باطل می‌شود. بنابراین می‌توان گفت اختلاف قرآن بر مثل مستزاد اختلاف بر باطل و کذب و مانند آن نیست»

نتیجه‌گیری: نتیجی که از این تأمل و تحقیق حاصل می‌شود به قرار زیر است:

۱- غرض از این تبیین و توضیح بودن قرآن، قابل فهم بودن معنای ترکیبی و به تعبیر دیگر مراد جدی الفاظ آن برای عرب است و این بدون فهم بعضی از الفاظ آن نیز ممکن است. از این رو همین بودن و فصاحت قرآن با عدم فهم بعضی از الفاظ آن منافاتی ندارد. معنای غریب در علم فریب‌القرآن آن است که لفظی از ظرافت معنا برخوردار باشد، به گونه‌ای که عالم و علمی در فهم آن یکسان نباشند و این با معنای غریب در علم بلاغت تفاوت دارد. غریب در آن علم، لفظی است که به‌جور اولی استعمال یا مشترک‌الخاصی از قرینه باشد و چنین لفظی در قرآن وجود ندارد. لذا فصاحت قرآن با وجود الفاظ غریب - به معنای نخست - در آن، تعارضی ندارد. الفاظ و تعابیری که از خرافات ریشه گرفته، در قرآن به کار رفته است. اما نه به معنای حقیقی آنها که حاکی از ممانشات یا خرافات و رخنه باطل در قرآن است، بلکه به معنای مجازی آنها که همین حق و صدق است و بنابراین، است. احتمال چنین الفاظ و تعابیری در قرآن با آیه شریفه «لا یأتی الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» منافی ندارد و روشن صحیح تفسیر این نوع آیات اخذ معنای مجازی آنها است.

منابع: ۱- تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۱۱۹. ۲- تفسیر قرآن، ج ۲، ص ۲۲۱. ۳- تفسیر قرآن، ج ۳، ص ۳۲۱. ۴- تفسیر قرآن، ج ۴، ص ۴۲۱. ۵- تفسیر قرآن، ج ۵، ص ۵۲۱. ۶- تفسیر قرآن، ج ۶، ص ۶۲۱. ۷- تفسیر قرآن، ج ۷، ص ۷۲۱. ۸- تفسیر قرآن، ج ۸، ص ۸۲۱. ۹- تفسیر قرآن، ج ۹، ص ۹۲۱. ۱۰- تفسیر قرآن، ج ۱۰، ص ۱۰۲۱. ۱۱- تفسیر قرآن، ج ۱۱، ص ۱۱۲۱. ۱۲- تفسیر قرآن، ج ۱۲، ص ۱۲۲۱. ۱۳- تفسیر قرآن، ج ۱۳، ص ۱۳۲۱. ۱۴- تفسیر قرآن، ج ۱۴، ص ۱۴۲۱. ۱۵- تفسیر قرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۲۱. ۱۶- تفسیر قرآن، ج ۱۶، ص ۱۶۲۱. ۱۷- تفسیر قرآن، ج ۱۷، ص ۱۷۲۱. ۱۸- تفسیر قرآن، ج ۱۸، ص ۱۸۲۱. ۱۹- تفسیر قرآن، ج ۱۹، ص ۱۹۲۱. ۲۰- تفسیر قرآن، ج ۲۰، ص ۲۰۲۱. ۲۱- تفسیر قرآن، ج ۲۱، ص ۲۱۲۱.